

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی

۱۵ دسمبر ۲۰۱۹

"قسمت اول"

مختصری بر، دروغ های

"جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

۲۶

به ادامه گذشته:

خوانندگان عزیز، با حفظ حرمت نسبت به "داوود" (در صورتی که با مقاومت و بدون تسلیمی جان باخته باشد) در طول تاریخ هیچ گاهی دیده نشده که افراد دیکتاتور و مستبد جرأت رویارویی با مرگ را داشته باشند، اعترافات ضابط امر "هیتلر" در اوایل دهه (۹۰) زیر عنوان (من هیتلر را کستم) خود گواه این امر است که مستبدین انسانهای ترسو و جبون بوده جرأت شجاعانه مردن را ندارند، همین اکنون به "صدام" این قاتل خلقهای (عرب، ایران و کرد) نگاه کنید که چگونه جبونانه مثل خرگوش آزمایشی لابراتوار دهن باز می کند و انتظار مراحم داکتر را دارد. باز هم حتی اگر "داوود" مقاومت کرده باشد هیچ وجدان سالمی نمی تواند عاملان کشتار اطفال معصوم و زنان پیر و از پا مانده و معیوب و بیگناه خاندان "داوود" را نفرین نکرده خواستار محاکمه آنها به جرم جنایت علیه بشریت و کشتار دسته جمعی افراد بیگناه نباشد، به امید آنروزی که خلق افغانستان از زیر ضربات (۲۵) ساله اخیر کمر راست نموده با طرد متجاوزان و امپریالیستها از سرزمین همیشه آزاد ما، جنایتکاران (حدخا) را با برادران تتی شان (اخوان و طالب) در پیشگاه تاریخ به محاکمه کشانیده، تعهد خود را در حراست و پاسداری از خون و میراث جانباختگان میهن در عمل به اثبات برسانند.

تعفن و گند دروغی که "جناب" صدراعظم و سایر میهن فروشان "پرچمی - خلقی" می خواهند به خورد مردم دهند آنقدر بالا و مشمئز کننده است که به غیر از "قاتل اطفال و پیرزنان" یعنی "امام الدین" دیگر هیچ فردی حاضر نشد خود را با آن بیالاید، نه دم روباه "گل آقا" و نه هم یک سربازی پیدا شد تا در زمینه مؤید گفتار قاتل اطفال باشد، در اینجا حق داریم از "جناب" صدراعظم بپرسیم:

"محترما" جنابعالی که تصمیم نوشتن آن فاجعه را داشتید و این را هم، همه می دانند که در کنار "ببرک" و موازی به آن یکی از افرادی بودید که ترس و نفرت تان از خلقها نسبت به اعتماد تان ده ها بار بیشتر بود، چه شد که هنگام تحریر چنان خاطره ای و یا حتی قبل از آن در زمان همکاریهای نزدیک تان در "شورای انقلابی نام نهاد تان" که

"جناب" شما معاون رئیس و "گل آقا" یکی از اعضای فعال آن بود در باره نپرسیدید؟ اگر پرسیده اید می توانید بگوئید که اولاً پاسخ چه بوده و در ثانی چرا آن را کتمان نموده اید؟ نکند پاسخ غیر از آن بوده که "شما" انتظار داشتید و نامبرده حاضر نبوده تا در آن جنایت سر از گریبان قاتل اطفال بیرون کشد؟ آن را هم نیک می دانید که لاف‌باز به خاطر تقویت دروغتان، این را در پیشگاه تاریخ مقروضید تا مؤثدی برای قاتل اطفال دست و پا کنید!

در ارتباط با همین مسأله، بدون وقفه باید افزود، وقتی "امین" کشته می شود "آکادمیسین" پنجشیری، (اکنون که دیگر نظام شوروی وجود ندارد و همه کس شجاعت لگد زدن به سگ مرده را یافته است) قاتلان وی را مجرم دانسته و به تخطی از قوانین پذیرفته شده بین المللی متهم می سازد که گویا آنها رئیس جمهور بر حال و قانونی یک کشور مستقل را از بین برده و حتی پسر جوان و طفل خرد سالش را نیز نابود نموده اند.

جای دارد از این "آکادمیسین" در ریا و فریب پرسید: که از کشته شدن "امین" تا دستگیری "جنابعالی" به وسیله "جلاد خاد" داکتر "نجیب" بیش از ده سال گذشت، می توانید بگوئید طی آن ده سال چه می کردید و چند بار آن اعتقاد راسخ و حکم تاریخ خویش را بیان و با محکوم نمودن قاتلان "امین" بر گور ناپیدای وی نوحه خوانده اید؟ مگر "جنابتان" فقط چند روز بعد از مرگ "امین" با تمام اختیارات قبلی به مثابه یکی از اعضای "شورای انقلابی و عضو دفتر سیاسی حزب و مقامات دولتی" در خدمت قاتلان به نوکری آغاز نکردید؟ چه شد که اکنون زار زده، مویه سر داده اید؟ "جناب آکادمیسین و همراهان"،

جرات دارید تا بگوئید که دولت "امین" را بر اساس چه نورم هائی در مقایسه با دولت "داوود" قانونی می دانید؟ "شما" که مرگ "امین" را جنایت و بعد از گذشت دو دهه می خواهید "چهارزانو" بنشینید، می توانید بگوئید که جنایات "امین" و "داوود" آیا قابل مقایسه بوده و یا خیر؟ و آیا در کل جنایات خاندان غدار طلائئ در تمام دوران سیاه حاکمیت شان با یک سال حاکمیت (حدخا)، - آنهم فقط یک سال، سیزده سال دیگر پیشکش تان - می تواند قابل مقایسه باشد؟ به علاوه شما که اکنون با (چهارزانو) نشستن بعد از بیش از دو دهه، از حقوق بشر و امثال آن دم می زنید، می توانید بگوئید که کشتار فرزندان، زنان، دختران و اطفال وابسته به "داوود" را چه نام می گذارید؟ قهرمانی و یا جنایت؟ و یا همانطوری که خود گفته اید "قوانین مبارزه اجتماعی را نباید خوار شمرد"، آن را تطبیق آن قوانین می دانید؟

می دانید با تذکر چنین اراجیفی، " شما" تنها قاتل ملت افغانستان نیستید بلکه قاتل و بدنام کننده مفاهیم عالی انسانی پذیرفته شده در طول تاریخ نیز می باشید. "شما" از انقلاب شاید این را خوانده باشید که "محفل گل دوزی و عروسی" نیست، اما این را نخواستید بفهمید که "انسان سبزه نیست تا بعد از سرزدن دوباره سر زند"، اگر محفل گل دوزی و عروسی نیست به یقین سلاح خانه و کشتارگاه نیز نیست تا نهاد های دون و میهن فروشی چون "پخ" ها به نام آن کشوری را به ماتمکده تبدیل نماید، بلکه انقلاب مدرسه ایست که در آن انسان متعالی با افکار خدمت به انسان پرورش می یابد.

این که روسها با کشتن "امین" و تجاوز بر افغانستان ضمن نجات وی از خشم خلق و نظامش از سقوط محتوم و قهری به جلوگیری از افشای نقش جنایتکارانه خود شان در تمام دوران حاکمیت خون و زندان (حدخا) توفیق یافتند و می بایست از همان آغار محکوم می گردید، هیچ جای شکی در آن وجود ندارد - نه این که بعد از بیش از دو دهه ادای چهارزانو نشستن را درآورد - اما آیا وقت آن نرسیده که بعد از گذشت سالها با دیدن میلیونها قربانی، آواره و معیوب، ویرانی و مستعمره شدن کشور و تلی از خون و خاکستر در قفی، اکنون که آفتاب عمر و اقبال تان از غروب نیز گذشته است اندکی شرافت (لااقل از رهگذری قرض و گدائی کنید) پیدا نموده، کشتار خانواده "داوود" را محکوم نمائید؟

در اینجا جمله ای از "حسین بن علی" امام سوم شیعیان به خاطر آمد، جای دارد برایتان نقل کنم:

گویند وی در یکی از خطابه هایش در کربلا شاید هم در روز عاشورا به عساکری که محاصره اش نموده بودند خطاب کرده گفت: "ای مردم اگر دین ندارید لااقل در دنیای خویش آزاد باشید"

"جناب اکادمیسین"،

اکنون که در مورد "شما" کلمه "اگر" قبل از دین مصداق ندارد - مگر این که بعد از هشت ثور و کاسه لیبی امپریالیزم مجدداً به دین اسلام و یا مسیحیت و شاید هم یهودیت زورکی و یا بر مبنای مکر و فریب مشرف!! شده باشید - و احیاناً اگر "اگری" به کار گیریم می توانیم بنویسیم:

"اگر مسلک ندارید لااقل در دنیای خود... باشید!"

من نتوانستم جای آن نقطه ها را پر کنم چه صفات زیادبست که باید داشته باشید، مثل: صداقت، شرافت، وجدان، مردانگی (نه به مفهوم مردسالارانه اش)، آزادی (از قید رقیت و بردگی روس و افکار بنده ساز تان...)

بدین صورت در (۷ ثور ۱۳۵۷) دو نیروی از لحاظ کیفی متفاوت در تقابل هم قرار گرفتند، یکطرف ارتش پوسیده و تا مغزاستخوان فاسد و موریانه خورده در تمام احاد آن، - به ویژه گارد جمهوری - با وزارت داخله از درون فاسد و مصونیت ملی وابسته به دشمن، فاقد پشتوانه مردمی در داخل و حمایت خارجی، فاقد ستراتیژی دفاعی مشخص و از همه مهمتر فاقد ستاد فرماندهی متمرکز، آگاه، واحد و هماهنگ، فقط متکی به از جان گذشتگی چند ده نفر اینجا و آنجا به خصوص برخی از افراد گارد جمهوری. طرف دیگر نیروهای آموزش دیده و مجرب (جی. آر. یو. و ک. ج. ب.) صدها مشاور روسی، دارای ستاد فرماندهی واحد در وجود سرمشاور نظامی شوروی - چنانچه در صفحه (۱۳۸) کتاب "اردو و سیاست" جنرال پرچمی "نبی عظیمی" چنین می نگارد:

(مؤلفین کتاب "تجاوز" در مورد حادثه ۷ ثور از قول لیف، نیکلایوویچ گوریلو سر مشاور نظامی شوروی در افغانستان چنین می نویسند: "من از اول صبح به وظیفه نرفتم و در مکروریان استراحت داشتم، سفیر شوروی برای مشایعت نمی دانم چه کسی - سفیر مشایعت می کند اما سرمشاور وی را نمی شناسد!؟ - م - به میدان هوایی رفته بود که ناگهان صدای فیر تانکها شنیده شد. این تانک کی است و بالای کی فیر می کند؟ هیچ جوابی برای سؤالهای ما پیدا نشد. بعد از چند لحظه سفیر آمد و با بسیار مشکل توانست با مرکز ارتباط پیدا کند - به چه طریق؟ - م - من هم از طریق تلیفون با مشاور قوای ۴ صحبت کردم - باز هم به چه وسیله؟ - م - وی گفت که رفیق جنرال! تانکهای به سرسپردگی "وطنجار" در شهر کابل به محاصره وزارت دفاع و قصر ریاست جمهوری پرداخته همچنان میدان هوایی را به دست آورده اند. مشاور قوای پانزده زره دار هم تلیفون کرد و گفت که از قوای پانزده نیز تانکها به طرف شهر حرکت کرده اند..."

با اندکی دقت در این نقل قول به وضاحت روشن می شود که ستاد فرماندهی عملیات در کجا بوده در حالی که مخابرات فلج گردیده، مشاوران نمی گویند که وسیله ارتباط آنها با قطعات نظامی از چه طریق تأمین می شده؟ مشاور نظامی قوای چهار که قاعدتاً بایست در پل چرخی باشد از کجا می دانست که آنها، قوای هوایی و دافع هوایی در محل چنار را نیز تصرف کرده اند؟ چرا می بایست مشاور قوای پانزده جریان گزارش را به عوض رئیس خود به مشاور قوای چهار ارائه کند؟

در دوام گزارش باز هم پرچمی جنرال "نبی عظیمی" از همان منبع قبلی از زبان سر مشاور نظامی چنین می نگارد:

"من توسط تلیفون با مشاورین دیگر که در سایر شهرهای افغانستان مانند هرات، قندهار، گردیز و غیره وظیفه داشتند، ارتباط گرفتم، آنها گفتند که قومندانان این قطعات توسط افسرانی که عضو (حدخا) بودند گرفتار گردیده و به کابل فرستاده شدند..." باز هم کدام تلیفون (مخابرات که فلج بود) و به چه دلیل این تماسها صورت پذیرفت فقط اطلاع

رسانی؟ و یا این که اصولاً به مثابه ستاد مرکزی فرماندهی نیروهای کودتاگر ضمن تعیین وظایف به مشاوران، نظارت بر جریان عملیات جنگی نیز صورت پذیرفته باشد؟ - و برخورداری از حمایت قاطع، عملی و همه جانبه شوروی امپریالیستی با نقش ستون پنجم و جواسیس (جی. آر. یو. - ک. ج. ب.) در درون نیروهای مدافع "داوود" و داشتن یک ستراتیژی واحد عملیاتی در تقابل خونین باهم قرار گرفتند و همانطوری که از قبل می شد پیشبینی کرد هیچ معجزه ای به نفع "داوود" صورت نگرفت و جنگ در روال عادی خود با خشونت بی مانند و حتی غیر لازم ادامه یافت و در کمتر از ۲۴ ساعت با اعدام بدون محاکمه "داوود" قتل عام زن‌ها، اطفال و سایر بیگناهان - آشپزان، خدمتکاران، مستخدمان، باغبانان ...- به عمر ننگین و جنایت بار خاندان طلایی تا آن زمان خاتمه بخشیده، آخرین تدارک به غرض اشغال نظامی کشور ما و مستعمره ساختن آن به وسیله سوسیال امپریالیزم شوروی نیز گرفته شد.

فاجعه ثور سر آغاز فصل تازه ای در تاریخ کشور ما گردید که طی بیش از ۲۵ سال هنوز هم از آسمانش به جای باران "رحمت" خون و آتش باریده میلیون‌ها انسان را مقتول، آواره و معیوب نمود. در آخرین کلام هر گاه ادعاهای راپیان (حدخا) در مورد "داوود" مقاومت دلیرانه اش مقابل مزدوران شوروی درست باشد باید نوشت: **مردی که در زندگانی با استبداد و خشونت زیست، حین مردن در کنار سایر قهرمانان راه آزادی میهن جان خود را در محراب آزادی میهن نثار کرد. به عبارت ساده تر، کفاره جنایات و اشتباهاتش را با خون سرخش پرداخت.**

بدین صورت فاجعه ثور که در مطبوعات رسمی دولت دست نشانده، "قیام ظفرنمون ثور، انقلاب ثور، انقلاب پیروزمند ثور، انقلاب برگشت ناپذیر ثور و حتی انقلاب سوسیالیستی ثور (امین ضمن یکی از نطقهای بی محتوایش، تره کی را همتراز لنین و فاجعه ثور را همتراز انقلاب اکتوبر دانسته و مدعی شد که طی هردو انقلاب قدرت مستقیماً به پرولتاریای دو کشور انتقال یافته) نامگذاری گردید از همان بدو پیدایش، در تخصم خونین با تمام اقشار و طبقات ملت ما قرار گرفت.

اگر فاصله زمانی چند ده روزی را که مردم انتظار توأم با خوشبینی نسبت به رژیم کودتا داشتند، فراموش نکنیم از آن به بعد رژیم ثور و فاجعه آفرینان آن که کشور نیمه فیودالی و نیمه مستعمره افغانستان را در گرداب حوادث و رقابتهای داخلی و بین المللی غرق نموده در راستای مستعمره شدن کامل قرار داد که آنهم در "سیاهروز ۶ جدی ۱۳۵۸" تحقق یافت، بنابر اعمال ضد دیموکراتیک، ضد ملی و ضد انسانی که از خود تبارز دادند، به مثابه محراق نفرت ملت، اعم از تمام طبقات و اقشار، از پرولتاریای نوپای صنعتی گرفته تا کارگران مزدور شهری و روستائی، از خرده بورژوازی شهری تا خرده مالکی در روستا، از نمایندگان بورژوازی ملی تا طبقه فیودال (ناگفته نباید گذاشت که طبقات ارتجاعی اخیرالذکر در کلیت خود تا آخرین روز در سنگر ملت باقی نمانده به محض آن که منافع غارتگرانه طبقاتی آنها از طرف فاجعه آفرینان ثور و "ادامه ذلت بارتر مرحله تکاملی آن" به رسمیت شناخته شد بر روی ملت و فرزندان آگاه آن تیغ کین کشیده زیر رایت مندرس اخوانیت و مذهب، منافع امپریالیزم شوروی، ارتجاع منطقه و امپریالیزم رقیب را تأمین نمودند)، در یک کلام هندو، مسلمان، لائیک و کمونیست افغان که منافع والای مردم، استقلال کشور و آزادی ملت را می خواستند در اقصی نقاط افغانستان با اسالیب و شیوه های ممکن و مقتضی دست به مقاومت و تخریب زده و فاجعه آفرینان ثور را که هنوز خون های ریخته شده در روز فاجعه را از خود نزودوده بودند در دریای بیکران خشم بحق خود به مبارزه طلبیده، جنگ مرگ و زندگی را که با ۷ ثور آغاز یافته بود، شرافتمندانه به پیش بردند.

در این راستا اگر نیروهای انقلابی در شهر با اعدام انقلابی یکی از خطرناکترین عوامل رژیم "عبد الرزاق اوریاخیل" عزم راسخ شان را در پذیرش این نبرد مرگ و زندگی تبارز دادند، صرف ظرف همان سه چهار ماه اول مردمان دلیر

کنرها، بدخشان و تخار (ولسوالیهای چاه آب، رستاق و فرخار) در دورترین نقاط، رژیم کودتا را به مبارزه طلبیدند. مبارزه ای نابرابر اما با اراده راسخ و استوارتر از کوههای هندوکش و "بابا".

رژیم که در اسرع وقت متوجه فقدان حمایت مردمی در داخل و رجز خوانیهای کشورهای همسایه و منطقه گردید، بی باکانه و دور از آزمون به کشتار بیدریغ نه تنها مخالفان پرداخت بلکه با درک این واقعیت که بالقوه تمام مردم افغانستان دشمن رژیم اند به هرکس و هرکی در هرکجا که دست یافت او را با وحشیانه ترین شکلی به قتل رسانید.

با آن که کارنامه جنایات (حدخا) را در قسمت دوم این مختصر به تفصیل مورد بحث قرار خواهم داد، در اینجا به همین قدر بسنده می کنم که رویارویی مجموع ملت از مواضع طبقاتی و سیاسی متفاوت علیه رژیم کودتا، اتحاد ناستواری را که (ک. ج. ب.) زیر نظر مستقیم "پوزانف" و از طریق "شاه محمد دوست" (صفحه ۲۸۰ کتاب کشتند) - از این تعجب نکنید که چطور فردی که در ظاهر هیچ گونه سابقه سیاسی ندارد قادر می شود تا اختلافات ده ساله دو حریفی را که چه اتهامات و لجن پراکنیهای نسبت به هم نکردند، ظرف چند جلسه حل کند چه همانطوری که گفته آمد "دوست" خود یکی از مهره های اساسی ک. ج. ب. در خارج تشکیلات دو حزب بود) به وجود آورده بود از هم جدا نمود. این که عمدتاً در این جدائی تا چه حدودی اختلافات سابقه دو حزب نقش داشته و به چه میزانی عدم موفقیت، قوانین کلی اش را عملی نموده (شکستها انشعابات را به دنبال دارند) و یا اصولاً ارتباطات جداگانه آن دو حزب به (ک. ج. ب. - و جی. آر. یو.) و تضاد های درونی آن دو نهاد بازتابش را در افغانستان بین جناح های خلق و پرچم به شکل تصفیه های خونین داشته است، کاریست که تحقیق جداگانه را ایجاب می کند (امید زمانی بتوانم با ارزیابی کامل از تحولات نیمه دوم قرن ۲۰ در افغانستان بدین مطلب به صورت همه جانبه پاسخ دهم) و یا این که تأثیرات مجموعی آن اضداد و روابط متقابل آنها باهم و تقابل با مجموع ملت باعث آن شده باشد از امکانات بعید نیست.

در هر صورت دو باند جنایت پیشه که با تمام اختلافات درونی شان بین همدیگر، در تقابل با خلق دلیر ما و کشتار بیرحمانه آنها به مثابه یک کل واحد حزب دیموکراتیک خلق افغانستان عمل کرده با متهم ساختن یک دیگر بنای ناسازگاری، انشعاب و جدائی را گذاشتند.

با آن که برای خواننده این مختصر به وضاحت کامل تذکر داده شده که از دید صاحب این قلم هردو باند خلق و پرچم به مثابه یک پیکر واحد مسؤول تمام جنایات، ویرانیا و خانه خرابی هائیکه در افغانستان صورت گرفته و هیچ گاهی نباید چنین سوء تفاهمی به وجود آید که اگر در جایی باند خلق بیشتر افشاء گردیده، الفت و یا اغماضی با پرچم در میان بوده و یا عکس آن، ضمن آوردن نقل قولی از "مارکس" که همان تأیید گفته های صاحب این قلم است مبتنی بر محکومیت (حدخا) که افراد بنابر لزومدید برای نجات حزب به قربانگاه بدنایمی ویژه فرستاده شده اند، من هم در اینجا متناسب با طرح موضوعی که "جناب" صدراعظم در کتاب شان ردیف نموده اند دوره زندانش را به بررسی می گیرم.

ادامه دارد